

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست هفتاد و هشتم





خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۳ گنج حضور، بخش دوم

ای شهان، گشتیم ما خصم برون
ماند خصمی زو بتر در اندرون
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۷۳

[مولانا در این بیت می‌فرماید:] ای شاهان معنوی، ما می‌توانیم دشمن‌های بیرونی را به راحتی بکشیم اما درون ما دشمنی وجود دارد که چندین برابر از دشمن بیرونی خطرناک‌تر است و آن من‌ذهنی ماست.

گشتن این کار عقل و هوش نیست
شیر باطن سخره خرگوش نیست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۷۴

گشتن و از بین بردن این من‌ذهنی به‌طوری که هشیاری خالص کاملاً آزاد شود، کاری نیست که از عهده عقل و هوش من‌ذهنی برآید، چراکه شیر باطن یا همان من‌ذهنی به‌وسیله عقل جزوی و با انداختن یک همانیدگی مغلوب نمی‌شود، بلکه باید فضا را باز کرد تا کمک زندگی فرارسد و من‌ذهنی را از بین ببرد.

لَا يَجُوزُ وَ يَجُوزُ تَا أَجَلَسْت
عِلْمِ عَشَّاقِ رَا نِهَائِتِ نِيَسْتِ

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۹

لَا يَجُوزُ وَ يَجُوزُ: جایز نیست و جایز است، روا نیست و رواست.
«لَا يَجُوزُ» و «يَجُوزُ» به معنی «روا نیست» و «روا هست» یا همان الگوهای همانیده و سبب‌سازی‌های ذهن، تا زمانی وجود دارد که اجل و مرگ انسان فرا برسد. چه مرگ جسمی باشد و چه مردن نسبت به من ذهنی. زیرا در آن صورت است که انسان آگاه می‌شود تفاوت‌های سطحی و قضاوت‌ها فقط در ذهن بوده و همه چیز همان طور که هست زیباست و می‌توان آن را پذیرفت و علم عشاق که از فضای گشوده شده می‌آید، فراتر از «يَجُوزُ» و «لَا يَجُوزُ» بوده، محدودیت ندارد و بی‌نهایت است. [بنابراین شما با شناسایی این که من ذهنی به وسیله بایدها و نبایدها انرژی زنده زندگی را جذب کرده و تلف می‌کند، می‌توانید میزان زنده شدنتان به زندگی را اندازه بگیرید و با انداختن الگوهای همانیدگی و مردن نسبت به من ذهنی به زندگی زنده شده و از فراوانی فضای گشوده شده بهره‌مند شوید.]

بس بُدی بنده را کفی بالله
لیکش این دانش و کفایت نیست
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۹-

کفی بالله: خداوند کفایت می‌کند.
با استناد به آیه قرآن کریم، خداوند برای بنده خود کافی است. چراکه انسان به واسطه هدایتی که از مرکز عدم و فضای گشوده شده دریافت می‌کند، از انسان‌ها و دنیای بیرون بی‌نیاز شده و لزومی ندارد با ذهن همانیده به انسان‌ها و مسائلشان برچسب مجاز و غیرمجاز بزند. اما او این دانش و قدرت تشخیص را ندارد.

(قرآن کریم، سوره نسا (۴)، آیه ۴۵)
«وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَائِكُمْ وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَلِيًّا وَكَفٰى بِاللّٰهِ نَصِيْرًا.»
«خدا دشمنان شما را بهتر می‌شناسد و دوستی او شما را کفایت خواهد کرد و یاری او شما را بسنده است.»
[دشمن ما در اصل همان من‌ذهنی است، زیرا با جذب شدن به ذهن و گم شدن در افکار همانیده ما را از دریافت انرژی زنده زندگی محروم می‌سازد، اما دوستی خداوند که در فضای گشوده شده به ما می‌رسد، برایمان کافی ست.]

بی رهی، ورنه در ره کوشش
هیچ کوشنده بی جرأیت نیست
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۹

جرایت: جیره، مزد

[ای انسان] راهی که می‌روی راه نیست، یعنی در مسیر زنده شدن به بی‌نهایت خداوند راه درستی را در پیش نگرفته‌ای، وگرنه با توجه به این که هیچ تلاشی بدون مزد باقی نمی‌ماند، تو نیز با کوشش در راه فضاگشایی، عدم نگر داشتن مرکز و اجتناب از آوردن اجسام به مرکزت قادر به شناسایی من‌ذهنی و همانیدگی‌ها خواهی بود.

[نکته ۱: دلیل این که ما در مسیر معنوی با وجود رعایت قانون جبران مادی هنوز مزد کارمان را که همان بیدار شدن از ذهن است دریافت نکرده‌ایم این است که همچنان با من‌ذهنی کار کرده، راه را اشتباه می‌رویم و این گمراهی نیز برای این است که با «من می‌دانم» ذهنی و با پیروی از الگوهای همانیدگی در پی مجاز و غیرمجاز دانستن چیزها هستیم.

نکته ۲: سؤالی که با توجه به این بیت مطرح می‌شود این است که اگر خداوند برای بندگانش کافی است، پس دخالت‌های ذهنی ما در امورات زندگی دیگران به چه کار می‌آید؟]

چون که مثقال ذره یره است
 ذره‌ای زله بی نکایت نیست
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۹-

مثقال ذره یره: به وزن ذره‌ای را خواهید دید.
 زله: زلت، لغزش

نکایت: کشتن یا مجروح کردن دشمن، انتقام، مجازات
 با استناد به آیه قرآن که می‌گوید «به وزن ذره‌ای را خواهید دید»، پس اندازه ذره‌ای لغزش بدون مجازات باقی
 نمی‌ماند. به عبارت دیگر مطابق آیه فوق، اگر به دلیل قرار دادن جسم در مرکز و فکر و عمل برحسب سبب‌سازی
 ذهن مرتکب لغزش و خطا شوید بدانید که طبق قانون زندگی مجازات شده و حاصلی جز تخریب نخواهد داشت.

(قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۷-۸) «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ.»
 «و هرکس به وزن ذره‌ای کار نیک کرده باشد [یعنی با فضای گشوده‌شده و مرکز عدم فکر و عمل کرده باشد،
 نتیجه] آن را می‌بیند.» «و مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.» «و هرکس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد [یعنی فضا را
 بسته، منقبض شود و برحسب چیزی که در مرکزش است فکر و عمل کرده باشد، نتیجه] آن را می‌بیند.»

ذره‌ای خیر بی گشادی نیست
چشم بگشا اگر عمایت نیست
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۹-

عمی: کور گردیدن، از بین رفتن تمام بینایی از هردو چشم.
انجام عمل خیر یا همان فضاگشایی، راندن همانیدگی‌ها و عدم نگه داشتن مرکز، حتی اگر به قدر ذره‌ای باشد موجب می‌شود تا زندگی در گشایش و رحمتش را بگشاید و امورات زندگی تو را سامان ببخشد. بنابراین اگر دیدن و فکر و عمل برحسب من‌ذهنی باعث کوری تو نشده، چشم عدم‌بین را بگشا و شناسایی کن که آیا در این لحظه مرکزت جسم است یا عدم؟

[نکته ۱: با توجه به دو بیت اخیر نتیجه می‌گیریم خداوند، هم فضاگشایی که موجب گشایش و رحمت است، و هم فضابندی که موجب لغزش و آوردن جسم به مرکز می‌شود را می‌بیند و انقباض و یا انبساط انسان را در مواجهه با مسائل به حساب می‌آورد.
نکته ۲: فضابندی و انقباض یعنی یک چیز ذهنی را به مرکزمان راه داده و برحسب آن فکر و عمل کنیم و با سبب‌سازی ذهن پیش برویم.]

هر نباتی نشانی آب است
چيست گان را ازو جبايت نيست؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۹

نبات: گیاه

جبايت: باج گرفتن، جمع کردن باج و خراج

همان طور که هر گیاهی نشان وجود آب و مایه حیات است، زنده بودن و حرکت انسان نیز دلیل بر این است که نیروی زندگی او را به حرکت درآورده و به او حیات می بخشد. اما در جهان چه چیزی وجود دارد که بدون پرداخت هزینه به دست آید؟ پس هزینه زنده شدن به بی نهایت خداوند هم این است که من ذهنی را بدهیم و به جای آن گنج حضور را دریافت کنیم.

بس گن این آب را نشانی‌هاست
 تشنه را حاجت وصایت نیست
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۹

وصایت: پند و اندرز و نصیحت، سفارش، وصیت
 صحبت را کوتاه کن، چراکه این آب خود نشانه‌هایی دارد. یکی از آن نشانه‌ها این است که انسان تشنه خودش
 به سوی آب و رفع تشنگی می‌رود و نیازی به پند و اندرز ندارد.

[نکته ۱: یکی از دلایل و نشانه‌های وجود آب زندگی همین سبزتر شدن و پیشرفت معنوی شماست. اگر فضا را
 باز می‌کنید و به آب اصلی که از فضای گشوده شده می‌آید دسترسی دارید، پس روزبه‌روز سبزتر خواهید شد. اگر
 شما روی خود کار می‌کنید، اما سبزتر نمی‌شوید، پس با سبب‌سازی ذهن کار کرده و درست عمل نمی‌کنید.

نکته ۲: برای رفتن به سوی آب و نیروی حیات بخش زندگی حتماً باید تشنه شویم. این تشنگی با فضاگشایی
 هرچه بیشتر به دست می‌آید. چون من ذهنی براساس همانیدگی‌ها فکر می‌کند، از چیزهای بیرونی آب می‌خواهد و
 تشنه آب زندگی نیست، پس به تدریج خودش را خشک‌تر می‌کند.]

آب کم جو، تشنگی آور به دست
تا بجوشد آب از بالا و پست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۲

پس در ذهنت آب را جست و جو نکن، به این معنی که به دنبال کامیابی از چیزهای بیرونی نباش، در عوض فضا را باز کن تا تشنه تر شوی. سرانجام آب و نیروی حیات بخش زندگی از پستی‌ها و بلندی‌ها بجوشد و تو را سیراب سازد. [پستی‌ها همان وضعیت‌ها و چالش‌هایی است که زندگی پیش می‌آورد و بلندی‌ها شرایطی است که ذهن آن را خوب نشان می‌دهد. هر دوی این‌ها به واسطه صبر و شکر می‌تواند موجب جوشش آب زندگی و گشایش و رحمت شود.]

که همی دانم یَجُوز و لایَجُوزِ
خود ندانی تو یجوزی یا عجوز

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۵۰

عَجُوز: پیرزن

ای کسی که در ذهن همانیده ادعا داری درستی و نادرستی همه چیز را می دانی، اما این را نمی دانی آیا همانیدگی با الگوها و سبب سازی هایی که ذهنت آن ها را روا و ناروا نشان می دهد درست است یا نه.

این روا، وآن ناروا دانی، ولیک
تو روا یا ناروایی بین تو نیک

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۵۱

درست است که به صورت ذهنی درست و غلط امور را می دانی، اما فضای درونت را باز کرده و خوب نگاه کن، بین آیا خودت در ذهن بوده و اجسام را به مرکزت آورده‌ای و با سبب‌سازی ذهن برحسب آن‌ها فکر و عمل می‌کنی، یا هر لحظه فضا را باز کرده و به مجاز یا غیرمجاز بودن دیگران و زندگی‌شان کاری نداری.

[نکته: اگر می‌خواهیم دیگران را به آب زندگی تشنه‌تر کنیم، باید از توصیه و اندرز و نصیحت به صورت ذهنی دست برداریم و به خود بگوییم این وضعیت بودن روا نیست.]

زآن مزد کار می نرسد مَر تو را که تو
پیوسته نیستی تو در این کار، گه گهی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۸۱

ای انسانی که روی خودت کار می کنی، می خواهی به بی نهایت خدا زنده شوی، به این دلیل مزد عبادت و تمرین معنویات را نمی گیری که مداومت، صبر و تکرار نداری، یعنی هر روز به طور پیوسته و مداوم فضا را نمی گشایی و آموزش های مولانا را تمرین و تکرار نمی کنی، بنابراین به نتیجه نخواهی رسید.

چون نکرد آن کار، مزدش هست؟ لا
 لیس للانسان الا ما سعی
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۵

«آیا کسی که کاری انجام نداده دستمزدی دارد؟ مسلماً ندارد، زیرا برای آدمی نیست جز آن چه کوشد.»
 [بنابراین اگر شما در این لحظه با بی‌اهمیت جلوه دادن آن چه ذهن نشان می‌دهد، مرکزتان را عدم نکنید و به دلیل شرطی‌شدگی برحسب دید من‌ذهنی ببینید، دستمزد دریافت نخواهید کرد. دراصل شما با تمرکز روی خود، عدم کردن مرکز و اجتناب از سبب‌سازی ذهن، قانون جبران را رعایت می‌کنید. پس تا آن جا که مقدور است هر لحظه باید متعهد باشید تا درنهایت به بی‌نیازی خداوند دست پیدا کنید.]

(قرآن کریم، سوره نجم (۵۳)، آیه ۳۹)
 «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.»
 «و این که برای مردم پاداشی جز آن چه خود کرده‌اند نیست.»

این ره چنین دراز به یک دم میسر است
این روضه دور نیست، چو رهبر تو را رضاست
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیست و پنج

هرچند مسیر عبور از من‌ذهنی به فضای یکتایی دراز و طولانی به‌نظر می‌رسد اما با یک بار فضاگشایی درست میسر می‌شود. آن‌چنان که دیگر هیچ جسمی به مرکزت راه نیابد. بنابراین رسیدن به این باغ یکتایی و استقرار در این لحظه ابدی و زنده شدن به بی‌نهایت خداوند دور و ناممکن نیست اگر «تسلیم و رضا» رهبر و پیشوای تو باشد. [«رضا» به این معنی است که شما با من‌ذهنی نسبت به آن چه ذهن نشان می‌دهد اظهار نارضایتی نکنید، بلکه با فضاگشایی اجازه دهید تا صنع خداوند کار کند. رضا در اصل پریدن از من‌ذهنی به مرکز عدم است.]

[نکته: برای درک بهتر این مسائل شما باید ابیات را تکرار کنید تا معنا برایتان باز شود و آن را در خودتان تجربه کنید. سپس از خود پرسید آیا در این لحظه همچنان که مرکز عدم است، نیروی «رضا» مرا رهبری و هدایت می‌کند و یا نارضایتی و شکایت من‌ذهنی؟ اگر مدام مشغول شکایت و ناله هستید، پس من‌ذهنی شما را هدایت می‌کند، اما اگر واقعاً مرکز را عدم کرده و از فضای گشوده‌شده عمل می‌کنید پس نیروی «رضا» رهبر شماست.]

فکرت بد ناخن پُر زهر دان
می خراشد در تعمق روی جان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۸-

تعمق: دوران‌دیشی و کنجکاوی، در این جا به معنی دنباله‌روی از عقل جزئی است. فکر بد یا همان چیزهایی را که ذهن به صورت جسم یا فکر به مرکزت آورده و براساس آن می‌بینی، مانند ناخن پُر زهری بدان که روی جان اصلی تو را خراشیده و زخمی عمیق در هشیاری ات ایجاد می‌کند.

[نکته ۱: فکر کردن برحسب من‌ذهنی و جسم را در مرکز قرار دادن سبب ایجاد مسئله شده و خون زندگی در روند مسئله‌سازی تلف می‌شود. سپس همین ذهن مسئله‌ساز با فرو کردن بیل زرین حضور در همانیدگی‌ها و دردها شروع به حل کردن مسائلی می‌کند که قطعاً نتیجه‌ای جز تخریب و ایجاد درد جدید نخواهد داشت.

نکته ۲: کار درست این است که همواره رضا داشته باشیم تا زندگی همانیدگی‌های ما را مورد هدف قرار دهد، سپس به جای این که جذب ذهن شویم و براساس افکار من‌ذهنی عمل کنیم، فضا را باز کرده تا هدایت مرکز عدم درون و بیرونی را سامان بخشد و به بی‌نیازی و بی‌نهایت وسعت و فراوانی خدا زنده شویم.]

تا گشاید عُقده اشکال را
در حَدَثِ کرده ست زرین بیل را

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۹

عُقده: گره
حَدَث: سرگین، مدفوع

انسان دارای من‌ذهنی در پی حل کردن مسائلی که با ذهن همانیده ایجاد کرده، به جای فضاگشایی و استفاده از خرد زندگی بیل طلایی هشیاری را در کثافات همانیدگی و درد فرو کرده و جذب ذهن شده است، به این ترتیب به وسیله سبب‌سازی ذهن می‌خواهد مسائلش را حل کند.

عقده را بگشاده گیر ای منتهی
 عقده‌ای سخت است بر کیسه تهی
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۶۰

منتهی: به پایان رسیده، کمال یافته
 ای انسان که به انتها رسیده‌ای، مسائلی را که توسط من ذهنی ایجاد کرده‌ای، حل شده فرض کن. زیرا همه این مسائل همچون گرهی بر کیسه خالی هستند که اگر آن را باز هم کنی چیزی نصیبت نمی‌شود.

[نکته: اگر درست دقت کنیم می‌بینیم که ناراحتی ما به خاطر چیزهایی است که اصلاً به آن‌ها نیاز نداریم، بلکه این من ذهنی ماست که به آن‌ها احتیاج دارد. این‌ها همه نیازهای مصنوعی من ذهنی بوده که خودشان را به صورت نیاز واقعی به ما عرضه می‌کنند. این نیازهای مصنوعی انواع مختلفی دارند؛ از جمله نیاز به ایرادگیری، انتقاد، ضرر رساندن به مردم، عدم رواداشت، حسادت، مقایسه، نیاز به گدایی، انباشتن هرچه بیشتر بهتر، نیاز به پندار کمال و من ذهنی همه چیزدان، نیاز به ناموس و حیثیت بدلی، نیاز به واکنش نشان دادن در مواقعی که به ما برمی‌خورد، نیاز به ایجاد ترس و درد، بالا آوردن من ذهنی دیگران، انتقام‌جویی و نیاز به این که انسان‌های دیگر را به صورت جسم ببینیم.]

در گشاد عقده‌ها گشتی تو پیر
 عقده چندی دگر بگشاده گیر
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۶۱

ای انسان تو در حل کردن مسائلی که با من ذهنی ایجاد کرده‌ای پیر شده‌ای. حالا فرض کن چند مسئله دیگر را هم به وسیله ذهنیت حل کردی. [ادامه در بیت بعد]

عقده‌ای کآن بر گلوی ماست سخت
 که بدانی که خسی یا نیک‌بخت
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۶۲

خس: خار، خاشاک، پست و فرومایه
 گره و مسئله‌ای که گلوی ما را گرفته و سخت می‌فشارد این است که بدانیم در این لحظه با عدم کردن مرکزمان از جنس نیک‌بختی و فضای گشوده‌شده هستیم و یا جسم را در مرکز قرار داده و از جنس من‌ذهنی پست و فرومایه هستیم.

حَلِّ این اشکالِ کُن، گر آدمی
 خرج این کُن دم، اگر آدمِ دمی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۶۳

اگر از جنس خدا و روز آلت هستی و مانند حضرت آدم دم انسانی داری، در پی حل کردن این مسئله باش که منشأ تمام مشکلات توست. بنابراین دم خدایی خود را به جای مسئله‌سازی و حل کردن آن صرف این کن که بدانی از جنس فضای گشوده‌شده هستی یا از جنس من‌ذهنی. [دم انسانی به این معنی است که شما در این لحظه با فضاگشایی از خود بپرسید من که هستم؟ آیا مانند گاهی با یک اتفاق در بیرون و وزیدن باد ناملایم به اطراف پرت می‌شوم و واکنش نشان می‌دهم و یا با فضاگشایی و بی‌نهایت ریشه‌داری مثل کوه استوار باقی می‌مانم؟]

چون ز مُرده زنده بیرون می کشد
هر که مرده گشت، او دارد رُشد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۹

رُشد: به راه راست رفتن

از آن جا که خداوند از مردهٔ من ذهنی، هشیاری زنده به حضور را بیرون می کند، پس هر کس فضا را باز کند و نسبت به من ذهنی بمیرد، او جزو هدایت یافتگان است.

چون ز زنده مُرده بیرون می کند
نفس زنده سوی مرگی می تند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون خداوند از خودش که زندگی ست و انسان که امتدادش است، مُردگی من ذهنی را بیرون می آورد، بنابراین من ذهنی زنده هرکاری که می کند برای نابود کردن خودش است و به سوی مرگ پیش می رود.

[نکته: این بیت بسیار مهم است، برای این که شما می دانید من ذهنی که مرکزش جسم است لحظه به لحظه هم به خودش آسیب می زند و هم به دیگران، اما هیچ وقت زندگی اش درست نمی شود. درست مثل شخصی که در حال خودکشی است.]

مُرده شو تا مُخْرِجُ الْحَيِّ الصَّمَدِ
 زنده‌ای زین مُرده بیرون آورد
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۱

مُخْرِجُ الْحَيِّ: بیرون‌آورنده زنده
 [ای انسان] فضا را باز کن و دانسته نسبت به من ذهنی بمیر تا خداوند که خارج‌کننده زندگی و بی‌نیاز است، امتداد خودش را از مُرده من ذهنی بیرون بیاورد.

(قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۹۵)
 «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَمُ اللَّهُ فَأَنْتَى تُؤْفَكُونَ.»
 «خداست که دانه و هسته را می‌شکافد، و زنده را از مُرده بیرون می‌آورد و مُرده را از زنده بیرون می‌آورد. این است خدای یکتا. پس، چگونه از حق منحرفتان می‌کنند؟» [حالا که مشیت خداوند بر این است که زندگی زنده را از من ذهنی مُرده بیرون آورد و کاری کند که من ذهنی دست به نابودی خود بزنم، پس چگونه است که ما با از دست دادن مرکز عدم و قرار دادن جسم در مرکز، منحرف می‌شویم؟ ما یاد گرفته‌ایم که آن چه ذهن نشان می‌دهد مهم‌تر از خدا و زندگی است، در نتیجه تصاویر ذهنی را به مرکزمان آورده و بت پرست می‌شویم.]

ذره‌ای گر جهد تو افزون بود
در ترازوی خدا موزون بود

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵

در مسیر زنده شدن به زندگی اگر به اندازه ذره‌ای بیشتر فضاگشایی کنی، در ترازوی خداوند مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و خداوند آن را به حساب می‌آورد. [پس اگر منقبض شوید و مرکزتان از جنس جسم باشد و یا فضا را باز کرده و از مرکز عدم فکر و عمل کنید، در هر دو صورت خداوند آن را می‌سنجد.]

گرچه مشغولم، چنان احمق نی‌ام
 که شکر افزون کشی تو از نی‌ام
 مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۶۴۲

[در داستان عطار و مرد گل‌خوار که قصد خریدن شکر داشت و سنگ ترازوی عطار گل بود، خواندیم وقتی مرد گل را در کفه ترازو مشاهده کرد از خود بی‌خود شد و به خیال خود از غفلت عطار استفاده کرده و شروع به خوردن گل‌ها کرد. همان‌طور که می‌دانیم مرد گل‌خوار نماد ما و گل نیز نماد دردها و همانیدگی‌هایی است که در ذهن به آن‌ها مشغولیم. در این بیت مولانا از زبان عطار که نماد خداوند است به ما می‌گوید:] اگرچه ظاهراً مشغول هستیم اما این قدر احمق نیستیم که حواسم به تو نباشد و اجازه دهم در حالی که هنوز در من ذهنی هستی و از گل همانیدگی‌ها می‌خوری بتوانی از نی من شکر هشیاری و حضور را بکشی. [به عبارت دیگر خداوند با قرار دادن گل همانیدگی به صورت وضعیت این لحظه در کفه ترازو، از ما می‌خواهد تا با فضاگشایی و مرکز عدم فقط ناظر ذهنمان باشیم، حواسمان را از چیزی که ذهن نشان می‌دهد برداریم و از همانیدگی و دردهای حاصل از آن نخوریم. در نتیجه به همان نسبت که بیشتر فضاگشایی می‌کنیم، بهره بیشتری از شکر و بی‌نهایت فراوانی این لحظه خواهیم داشت.]

چون بینی مر شکر را زآزمود
پس بدانی احمق و غافل که بود

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۶۴۳

[همین که از سنگ ترازو یا همان همانیدگی‌ها بخوری و کفه را سبک سازی، پس به نسبت شکر کمتری دریافت خواهی کرد.] در نتیجه وقتی شکر را بعد از وزن کردن در دست بگیری می‌فهمی که احمق و غافل چه کسی بود.

بعد از این حرفی ست پیچاپیچ و دور
با سلیمان باش و دیوان را مشور

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۵۳۲

بعد از گفتن این توضیحات، نکته‌ای وجود دارد که غیر از حرف زدن و استدلال‌های ذهنی و فکر و عمل کردن با سبب‌سازی‌های ذهن است و در واقع برای ذهن قابل فهم نیست. آن نکته این است که این لحظه فضا را بگشا و با سلیمان یا خدا که نماد فضای گشوده‌شده است یکی شو. آن گاه این اتصال با مرکز عدم را نگه‌دار و دیوهای ذهنی خود و دیگران را تحریک نکن.

[نکته: برای خرد شدن دانه‌های درشت همانیدگی‌ها و بیرون آمدن از من‌ذهنی که کار دشواری ست و عقل من‌ذهنی قادر به انجامش نیست، باید فضا را گشود، مرکز را عدم کرد و به آن چه ذهن نشان می‌دهد توجه نکرد.]

جز خضوع و بندگی و اضطرار
اندر این حضرت ندارد اعتبار

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

اضطرار: درمانده شدن، بی چارگی

در بارگاهِ خداوند به غیر از تواضع، فضاگشایی و اظهار عجز و بیچارگی، چیز دیگری اعتبار ندارد.

[نکته: ما نباید در برابر اتفاق این لحظه به عنوان من ذهنی بلند شویم بلکه باید فضا را بگشاییم، هر خردی را که از فضای گشوده شده می آید، دریافت کنیم و بگوییم هیچ چاره‌ای غیر از فضاگشایی نداریم، تا کمک خداوند را دریافت کنیم.]

ای بی تو حرام زندگانی
خود بی تو کدام زندگانی؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷۳۴

ای خداوندی که بدون مرکز عدم، زندگی‌ام پر از مسئله، چالش، خراب‌کاری و درد است، اگر تو به صورت مرکز عدم با من نباشی، آن زندگانی، چگونه زندگانی است؟ اگر تو به صورت مرکز عدم با من نباشی، آن زندگانی، چگونه زندگانی است؟ زندگی من با من ذهنی چیزی جز درد نیست. [نکته: این که انسان به لحاظ مادی در رفاه باشد، لزوماً بدین معنا نیست که زندگی‌اش خوب است. به بیانی دیگر انباشته کردن همانیدگی‌ها در مرکز و دیدن برحسب آن‌ها به هیچ عنوان به انسان زندگی نمی‌دهد.]

بی روی خوش تو زنده بودن
مرگ است به نام زندگانی
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷۳۴)

خداوندا اگر فضای درونم گشوده نشده باشد، من به تو تبدیل نشده و روی خوش و زیبای تو را ندیده باشم و در من ذهنی زندگی کنم، این درواقع مرگ است، هرچند نامش زندگی ست.

پازهر تویی و زهر دنیا

دانه تو و دام زندگانی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷۳۴

پازهر: پادزهر

خداوندا تو به صورت فضای گشوده شده در درونم مانند پادزهری و دنیا یعنی هرآنچه که ذهن نشان می دهد زهر. همچنین زندگی برحسب همانیدگی ها دام است و هشیاری به تله افتاده در همانیدگی ها چون دانه.

[نکته ۱: کافیست فضا باز شود تا خداوند هیجانانگیز مخرب ذهن مثل خواستن، ترس، کینه، خشم و غیره را در فضای گشوده شده خنثی کند.]

نکته ۲: دو راه وجود دارد تا دام من ذهنی دریده و دانه هشیاری آزاد گردد. یک راه سخت و دیگر راه آسان. راه سخت این است که زندگی همانیدگی ها را نشانه گرفته، آن ها را نابود کند تا ما متوجه شده و تسلیم شویم و از آن همانیدگی دست بکشیم. و راه آسان این است که در اطراف وضعیت های زندگی فضا را باز کنیم، همانیدگی ها را شناسایی کرده و آن ها را بیندازیم.]

گوهر تو و این جهان چو حقه
باده تو و جام زندگانی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷۳۴

حقه: صندوق

خداوندا تو مانند گوهر هستی و این جهان که نماد ذهن است چون صندوق. هشیاری در صندوق ذهن به تله افتاده است حال تو باید به صورت ما از این صندوق بیرون بیایی. خداوندا تو مانند شراب هستی در جام زندگانی. [نکته: ما با من ذهنی صندوق می سازیم و هیچ گاه با ذهن نمی توانیم از صندوق خارج شویم. باید خداوند صندوق را باز کند و ما را بیرون بیاورد. این کار مستلزم گشودن فضا است.]

مشرق و مغرب ار روم، ور سوی آسمان شوم
 نیست نشان زندگی تا نرسد نشان تو
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۵۲

خداوندا تا زمانی که در ذهن هستیم به هر سمتی که بروم فرقی نمی کند مشرق و مغرب باشد و یا مکان به ظاهر امنی چون آسمان، هر جا بروم یک جهت فکری و چاره ذهنی است و نشان زندگی در آن نیست، تا مگر فضا را باز کنم، نشان تو برسد. به بیان دیگر تا زمانی که با فضاگشایی مرکز را عدم نکرده و تو را به مرکز نیاورده باشم، با فکرها و چاره‌های ذهنی نمی توانم به عقل، قدرت، هدایت، شکر، رضا و شادی بی سبب دست یابم و زندگی کنم.

با تشکر:
 کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
 گوینده: فاطمه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید